

دعوت خدا از من

درس چهارم

ایمان

هدف :

خدا ما را دعوت کرده تا از ایمان به او لذت ببریم.

رده سنی :

۴ تا ۸ سال

آیه مربوط :

پیدایش ۲۱ : ۱-۷ و ۲۲ : ۱-۱۹

سخنی با مربی

بچه ها در این درس نامه یاد می گیرند مثل ابراهیم از ایمان داشتن به خدا لذت ببرند. ایمان ابراهیم می تواند الگویی برای بچه ها باشد.

آمادگی برای ورود به کتاب مقدس : ۱۵ دقیقه

اسم بازی: آیا انجامش می دهی؟

از بچه ها بخواهید در یک صف، در کنار هم قرار بگیرند و شما سوال هایی را از آن ها می پرسید و در مسیری مستقیم حرکت می کنید. به طور مثال (۳ قدم کوچک به جلو بر میدارید و یا ۱ قدم به سمت جلو می پرید) و آن ها با جواب دادن ((بله)) در مسیر حرکت کنند و با شما بیایند. هر کودکی که همراه با شما به خط پایان برسد برنده بازی است.

نکته: به اندازه ی اتاقتان توجه داشته باشید که با به پایان رساندن سوالات به انتهای اتاق رسیده باشید

۱. مادر از شما می خواهد که ظرف های غذا را به آشپزخانه ببری. (آیا بدون گفتن (صبر کن) اینکار را انجام می دهی؟) (سه قدم به سمت جلو بردارید)

۲. آیا می توانی اسباب بازی که خیلی دوست داری را به دوستت بدهی؟ (دو قدم به جلو بردارید)

۳. وقتی به پارک رفتی و مادر و پدر از شما می خواهند که بازی را تمام کنی تا به خانه برگردی

آیا به حرفشان گوش می دهید؟ (دو قدم قیچی به جلو بردارید)

۴. معلم شما می خواهد در کلاس با هم صحبت نکنید و به درس گوش دهید. آیا اینکار را انجام می دهی؟ (یک پرش به سمت جلو)

۵. آیا حاضری صمیمی ترین دوستت با یک نفر جدید دوست بشه؟ (دو قدم به جلو بردارید.)

در انتها از بچه ها بپرسید که آیا حاضر هستید وقتی خداوند از شما درخواستی دارد به او ایمان داشته باشید و بدون صبر کردن برای انجام آن کار به او بله بگویید؟

ورود به دنیای کتاب مقدس : ۲۰ دقیقه

سلام! اسم من قبلاً ابرام بود، اما خدا اسمم را عوض کرد و ابراهیم گذاشت. ابراهیم یعنی "پدر قومهای بسیار". خدا به قولش وفادار بود و مرا پدر قومهای بسیار کرد. من با ساره ازدواج کردم. سالهای بسیاری ما بدون فرزند بودیم. من و همسرم خیلی پیر شده بودیم و بچه دار شدن برای ما غیر ممکن بود. ولی خدا به من و ساره گفت: که پسری به دنیا خواهید آورد. من این را نمی فهمیدم، ولی به خدا ایمان داشتم که هرچه می گوید انجام می دهد، اما ساره به حرف خدا خندید و باور نکرد. خدا بعد از ده سال به قول خود عمل کرد و ساره بچه دار شد. ساره خودش هم باور نمی کرد که فرزندی خدا به ما داده است. ما اسم او را اسحاق گذاشتیم. من او را خیلی دوست داشتم.

سالها بعد اتفاق خیلی عجیبی افتاد، خدا به من گفت: «اسحاق را بردار به کوه برو و او را برای من قربانی کن.» من درک نمی کردم. چون می دانستم خدا ما را دوست دارد به او اعتماد کردم.

من و اسحاق به بالای کوه رفتیم تا کاری که خدا خواسته بود را انجام بدهیم، و ناگهان فرشته ای آمد و به من گفت : دست نگه دار. ما متوجه شدیم که تو به خدا ایمان داری و حاضری هر کاری

برای خدا انجام بدهی، چون او را خیلی دوست داری. و برای همین خدا برای تو و پسرت قوچی حاضر کرده تا او را قربانی کنی.
من سرم را بلند کردم و قوچی را دیدم که در میان خارها گرفتار شده است قوچ را گرفتم و برای خدا قربانی کردم.
بچه‌ها من ایمان داشتم که خدا به حرفی که می‌زند عمل می‌کند چون او به من و ساره گفته بود، که در پیری بچه‌دار می‌شوید.
و ابراهیم از خدا اطاعت کرد، چون میدانست که خدا او و اسحاق را دوست دارد و ابراهیم هم خدا را دوست داشت. ابراهیم محبت خدا را چشیده بود و با اینکه درخواست خدا عجیب بود، ولی می‌دانست که خدا می‌خواهد همه چیز را به خوبی به پایان برساند. ما هم می‌توانیم محبت خدا را هر روزه بچشیم و ببینیم.

| نتیجه گیری:

با شنیدن داستان ابراهیم متوجه شدیم که زمانی که خداوند قولی می‌دهد او به قولهایش عمل می‌کند. چون خداوند خیلی ما را دوست دارد. ما باید به او ایمان و باور داشته باشیم و او نمی‌خواهد که ما ناراحت باشیم. با ایمان داشتن به محبت و عشق خداوند می‌توانیم به کارهای خدا اعتماد کنیم.

| کارگاه اجرایی:

در این قسمت می‌توانید عکس‌ها را برای رنگ آمیزی به بچه‌ها بدهید.

| آیه حفظی :

زیرا فکری را که برای شما دارم می‌دانم، که فکری سعادتمندی است و نه تیره‌بختی، تا به شما امید بخشم و آینده‌ای عطا کنم؛ این است فرموده خداوند.

ساده شده برای کودکان

خداوند می‌فرماید: فکری را که برای شما دارم فکری خوب است. تا شما به آینده امید داشته باشید.

